

مراحل سقوط آقای رئیس جمهوری (۱)

هوشنگ وزیری

نمی دانم آن کسانی که از سر خوشبآوری یا نیکخواهی اندرز می دهند که با محمدخاتمی باید مماشات کرد، آیا پس از سخنرانی او در «مرقد مطهر امام خمینی» نیز همچنان بر این باور خود ایستاده اند که وی اصلاح طلبی است صبور که می کوشد موانع اصلاحات را از پیش پای ملت بردارد؟

به عقیده من مماشات با خاتمی به معنای تجاوز آشکار به اندیشه اصلاحات، آزادی بیان و حقوق بشر است. بیش از این: «ماشات با خاتمی یعنی اینکه از همین امکانات نیمبند و ابتری که قانون اساسی جمهوری اسلامی برای افراد در نظر گرفته است، باید چشم پوشید. خاتمی در سخنرانی ای که به مناسبت سالگشت مرگ خمینی ایراد کرد، به نکته های بسیاری پرداخت. از اینرو هر یک از این نکته ها پاسخی در خور می طلبد تا بروشنی نشان داده شود که سر و کار ما با کسی است که می کوشد از تهمانده محبوبیتی که روزی به دست آورده بود، برای فریب یا به هر حال گمراه کردن مردم استفاده کند.

شکستن قلمها

خاتمی، مانند همیشه، کلام خود را با ستایش آزادی آغاز کرد و خود را «مدافع آزادی» شمرد و با وام گرفتن از روزا لوکزامبورگ که گفت: «آزادی، آزادی دگراندیشان است»، افزود که «ما حتی آزادی مخالف را مورد تأیید قرار می دهیم!» نخست تأملی در ضمیر «ما» رواست. این «ما» چه کسانی هستند؟ خاتمی «ما» را کسانی می داند که «با شکستن قلمها و بریدن زبانها مخالفند». این البته «ما» ی ظاهری خاتمی است. «ما» ی واقعی او اما همان کسانی هستند که شکستن قلمها و بریدن زبانها را برای بقای جمهوری اسلامی ناگزیر می دانند. از همان خمینی شروع کنیم که خاتمی می کوشد او را پیشاهنگ آزادی بیان و اندیشه معرفی کند. خمینی در همان نخستین هفته های قدرتیابی جمهوری اسلامی بیش از یک بار تهدید کرد که «بشکنید این قلمها را». این دستور او، هم به صاحبان قلم بود، هم به چماقدارانی که در صورت خودداری صاحبان قلم از شکستن تنها حربه ای که دارند، کار را بر آنان آسان سازند. خاتمی می گوید که «تحمیل نظرهای تنگ و انحرافی به مردم و با نام اسلام، خطر بزرگی است که جامعه را تهدید می کند.» اما در حالی که هنوز طنین این سخنان در محل سخنرانی می پیچید، افزود: «تریونهای ما نباید مروج چیزی باشند که امام با آن مخالف بود و مردم در قانون اساسی به آن رأی داده اند.»

اصلاح طلب از قوه به فعل نیامده ما می کوشد وانمود سازد که خمینی با تحمیل «نظرهای تنگ و انحرافی به نام اسلام» مخالف بود. ولیکن مروری فقط سطحی بر کتابها و سخنرانیهای او نشان می دهد که نظرهای تنگ و انحرافی، درست همان چیزهایی بود که خمینی با اسلام خود بر جامعه ایران تحمیل کرد. خاتمی می گوید: «گرچه تا کنون درباره شخصیت امام سخنهای فراوان گفته و کتابها و مقالات بسیار نوشته شده، اما من معتقدم هنوز ابعاد ناشناخته شخصیت آن بزرگوار فراوان است.»

چک بی محل

با اینهمه ما چاره ای جز این نداریم که روح الله خمینی را بر اساس آنچه گفته و نوشته است، داوری کنیم. اگر آقای خاتمی موفق شد در «ابعاد ناشناخته آن بزرگوار» چیزهایی کشف کند که با آنچه همه می دانند، مغایرت داشته باشد، مزد شست اش. ولی تا آن «حقایق مکتوم» کشف نشده است، ما ناگزیریم که سخنان آقای خاتمی را به عنوان چک بی محل تلقی کنیم. (در معامله های تجاری در ایران امروز چک بی محل بی اندازه کشیده می شود، چندان که دادگستری فرصت رسیدگی به شکایتی را که در این مورد می شود، ندارد. ولیکن کار چکهای بی محل سیاسی به دادگستری نمی کشد. قضاوت افکار عمومی از این حیث کافی است.)

= آنچه از خمینی می دانیم، عمدتاً اینهاست:

- ۱- او با اصلاحات ارضی شاه مخالف بود؛
- ۲- با مشارکت زنان در امور فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی مخالف بود؛
- ۳- دانشگاههای ایران را «فاحشه خانه» می نامید؛
- ۴- با مجلس منتخب مردم به عنوان ارگان قانونگذار مخالف بود و می گفت همه قوانین در قرآن مندرج است و ولی فقیه باید آنها را استخراج و به مردم ابلاغ کند؛
- ۵- سه خلیفه اول از خلفای راشدین (ابوبکر، عمر و عثمان) را غاصب می دانست؛

۶- نخستین سنگ بنای تروریسم دولتی را با گروگانگیری در سفارت آمریکا گذاشت و آن را «انقلاب دومی بزرگتر از انقلاب اول» خواند؛

۷- حکومت را حق ولی فقیه می دانست و رابطه او را با مردم به منزله رابطه شبان با گوسفند تلقی می کرد؛

۸- اقتصاد را برای انسان مانند «یونجه برای الاغ» می دانست؛

۹- قتل احمد کسروی را تأیید کرد و به روایتی آن را برانگیخت؛

۱۰- فتوای قتل سلمان رشدی را داد، بی آنکه کتاب «آیه های شیطانی» او را خوانده باشد.

اینها که بر شمردیم، فقط بخشی از دیدگاههای او نسبت به مسائل جهان است. در هیچیک از این موارد نمی توان کوچکترین چیزی پیدا کرد که با آنچه محمد خاتمی «مردمسالاری دینی» قلمداد می کند، سازگاری داشته باشد.

با اینهمه محمد خاتمی در خمینی چیزی کشف کرده است که سزاوار تأمل می نماید. می گوید: «در حالی که امام بر ادامه جنگ تکیه داشت، کسانی بودند که مخالف تداوم آن بودند. اما ایشان در آن شرایط هیچکس را به جرم داشتن این نظر و ابراز آن، بازداشت یا موآخذه نکرد.» آنگاه خاتمی با بیانی که تحسین از آن می بارد، می افزاید «آیا آزادی از این بالاتر هست؟»

حالا آدم فکر می کند که محمد خاتمی را در آن روزگار، بیهوده به ریاست «ستاد تبلیغات جنگ» نگمارده بودند. خاتمی «بالاترین حد آزادی» را این می داند که روح الله خمینی کسانی را که با ادامه جنگ مخالف بودند، بازداشت و حتی موآخذه هم نکرد!

محمد خاتمی از روزهای پیش از انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۶ و ماهها پس از آن، تا امروز چه راه سراشیب هولناکی پیموده است تا بتواند چنین یاوههایی سر هم کند.

کسانی که با ادامه جنگ مخالف بودند، دارای بصیرت نظامی و آگاهی سیاسی بودند. می دانستند که ایران می رود که بهترین موقعیت برای صلح را از دست بدهد و به همین سبب بر قطع جنگ پای می فشردند. مگر خاتمی فراموش کرده است که خمینی، هنگامی که نیروهای دشمن تمامیت ارضی ما را بطور جدی به خطر افکنده بودند، «جام زهر» را سرکشید و گفت آبروی خود را با خدای خویش معامله کرده است؟ کلمانسو گفته بود جنگ امری مهمتر از آن است که به دست نظامیان سپرده شود. اگر او زنده بود و می دید که در ایران انقلابزده جنگ به دست مشتی دستار به سر سپرده شده است، چه می گفت.

آقای خاتمی، آنهایی که می گفتند ایران دارد بهترین موقعیت برای صلح را از دست می دهد، نباید موآخذه یا بازداشت می شدند. موآخذه یا حتی بازداشت سزاوار کسی بود که فرصت مناسب صلح را از دست داد و جامعه ایران را با صدها هزار کشته و معلول به مصیبتی گرفتار کرد که در تاریخ آن سابقه نداشته است.

و حالا شما، آقای خاتمی، به جای آنکه جهالت خمینی را، که برای ملت ایران این قدر سنگین تمام شد، رو کنید، زبان به تحسین او می گشایید که کسی را به سبب مخالفت با جنگ موآخذه و بازداشت نکرد؟!

شما یک کلمه در این باره نمی گوید که روح الله خمینی با شکستن ستون فقرات ارتش ایران (قتل افسران و درجه داران یا اخراج آنها)، صدام حسین را به این «دلآوری» کشاند که با پاره کردن قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره در تلویزیون عراق، به ایران حمله نظامی کند. در عوض به «کشف» گوشه های خمینی، این «شخصیت بزرگوار» می پردازید که کسی را به سبب مخالفت با جنگ به زندان نینداخت.

آقای خاتمی، باور کنید این سقوط هولناک اخلاقی ای که کرده اید، شما را سزاوار آن کرده است که به جای دنباله روی از نابکارترین قشرهای حاکمان ایران، در صف مقدم آنان قرار گیرید. برای دو سال دیگر در ریاست جمهوری ماندن، آیا می ارزد که انسان اینهمه سخنان ناسزاوار بگوید؟